

سید رضا حسینی، مترجم رمان «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» در گفت‌وگو با «ایران»:

# تلنگری به ناهنجاری‌های زندگی امروز

مریم‌شهبازی خبرنگار

بر خلاف اصول و قواعدی که برخی برای نویسندگی برمی‌شمارند نوشتن چندان سن و سال سرش نمی‌شود؛ البته نه اینکه مهم نباشد؛ هست، منتها گاهی می‌توان استثناهایی قائل شد و اثری خلق کرد که توجه همگان به آن جلب شود، از مصداق‌های سال‌های اخیر آن هم می‌توان به «گلندی وندرا» پرندۀ شناس آمریکایی اشاره کرد که باوجود سال‌ها تحصیل و فعالیت جدی در زمینه طبیعت‌شناسی، تازه بعد از چهل سالگی نخستین رمان خود را روانه کتابفروشی‌ها کرده است. رمان «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» که در آن ردپایی از فعالیت حرفه‌ای خودش هم دیده می‌شود برای زمان قابل توجهی، وندرا را در شمار نویسندگان پر مخاطب سایت آمازون و همچنین سایت‌های بررسی و معرفی کتاب نظیر goodreads قرار داد. این کتاب را که از سوی سید رضا حسینی، ترجمه و به همت نشر آموت در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته از جهاتی شبیه‌شازده کوچولو، نوشته‌شهور اگزوپری می‌دانند؛ هرچند که حسینی اعتقادی به این مسأله ندارد و این شباهت را تنها متوجه بخش ابتدایی کتاب می‌داند. در خلال گفت‌وگویی که با این مترجم داشته‌ایم و همچنین ترجمه یکی از مصاحبه‌های گلندی وندرا که به همت سید رضا حسینی انجام شده فرصتی برای آشنایی بیشتر با این کتاب خواهیم یافت؛ رمانی که حسینی آن را تلنگری برای انسان امروز می‌داند.

■ **چطور شد که به سراغ ترجمه «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» رفتید**
پوزخه که «گلندی وندرا» در کشورمان نویسنده شناخته‌شده‌ای نیست. تنها بحث قرار گرفتن در فهرست پرفروش‌ها بوده یا خود اثر هم برخوردار از ویژگی خاصی است؟
این که بگویم پرفروش بودن کتاب تأثیری در انتخاب من نداشته شاید چندان صادقانه نباشد، اما تنها این مسأله نبوده چراکه «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند»، نخستین رمان «گلندی وندرا» به محض انتشار با استقبال زیادی از سوی مردم و حتی نشریات مختلف مواجه می‌شود. به‌هرحال یکی از نکات مهم در انتخاب آثار برای ترجمه، میزان استقبال جهانی از آنها است؛ حالا بحث بعضی آثار خاص ارزشمند که تنها به هدف بهره‌مندی مخاطبان ترجمه می‌شوند متفاوت است. در آمازون که بزرگ‌ترین سایت عرضه کتاب جهان است برای مدت‌ها در فهرست پرفروش‌ترین آثار آمازون قرار گرفته بود که اتفاق کمی نیست. حتی در سایت goodreads هم این رمان با نظرات مثبتی از سوی خوانندگان کتاب قرار گرفت. goodreads، سایتی است که خوانندگان کتاب از سراسر جهان در آن نظرات خود را نسبت به آثار مختلف منتشر می‌کنند. نقد‌ها و بررسی‌هایی که درباره رمان مورد بحثمان نوشته‌شده بودند همگی گویای مواجهه‌ما با داستانی خواندنی بود. این کتاب برخودار از داستان و موضوعی تازه و جذاب است. ■ **در حالی که شما معتقد به نو بودن موضوع رمان هستید برخی از شباهت آن با «شازده کوچولو» می‌گویند! از این باب نقدهایی هم متوجه نوشته گلندی وندرا شده!**
این شباهت تنها در بخش کمی از کتاب است و نمی‌توان بر این اساس آن را اقتباسی از شازده کوچولو دانست. هرچند که حتی اگر اثری با اقتباس از دیگر نوشته‌ها تألیف شود هم اتفاق عجیبی نیست و نباید آن را نقطه ضعف دانست. این شباهت تنها در فصل نخست دیده می‌شود و تصور اقتباسی بودن آن را پیش می‌آورد. اما در مواجهه با دیگر بخش‌های کتاب، خواننده متوجه اشتباه بودن این تصور می‌شود. اتفاقاً این نوشته گلندی وندرا برعکس شازده کوچولو، اثری کاملاً رثال است، اما در ابتدا به‌نظر می‌رسد از ساختار آثار جای گرفته در رئالیسم جادویی یا فانتزی پیروی می‌کند. هرچه بیشتر پیش بروید متوجه می‌شوید که با کاری اجتماعی روبه‌رو هستید که بخش‌هایی از ناهنجاری‌های جهان امروز از جمله بحث کودک‌آزاری را به چالش کشیده است. من این شباهت مختصر را منفی نمی‌بینیم، شاید حتی بتوان گفت درسی که شازده کوچولو در نوشته اگزوپری به مخاطبان می‌دهد؛ اینجا هم به نوع دیگری و با حفظ استقلال داستان رمان وندرا در جریان است. آن‌هم از زبان کودکی که به‌نظر می‌رسد از ستاره‌ها آمده اما در حقیقت با کودکی طرف هستیم که ممکن است اطراف هر کدام از ما زندگی کند. کودکی که هنوز به دنیای آدم‌بزرگ‌ها آوده نشده و ما را تشویق می‌کند که با نگاه بهتری به



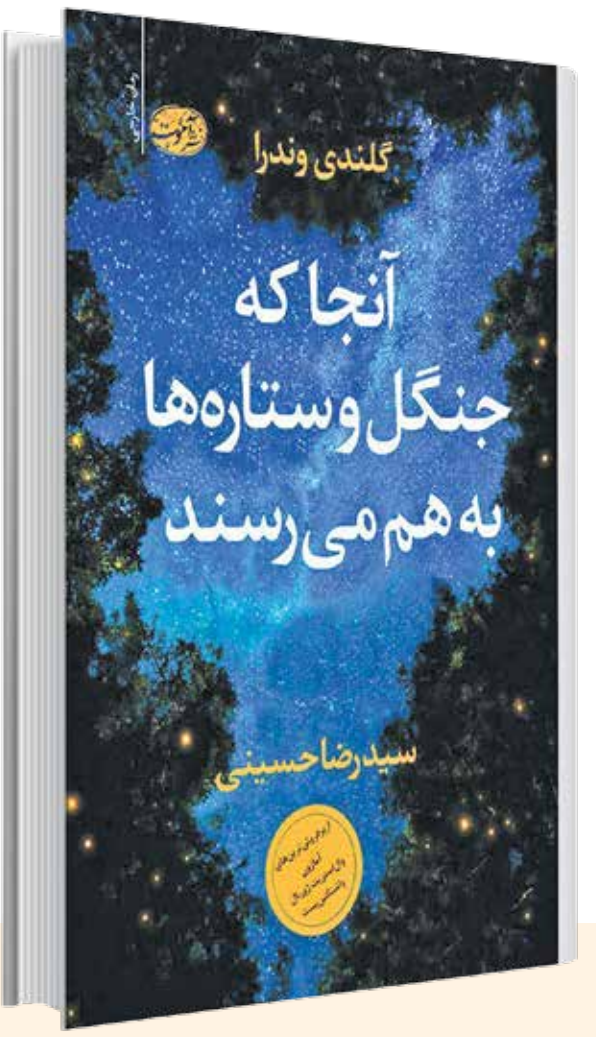
سراغ جهان اطراف زندگی‌مان برویم. ■ **توجهی که در عرصه جهانی به این اثر شده بیشتر به جهت مضمون بوده یا بحث ساختار آن در میان است؟**

به گمانم بیشتر از طریق مضمون بوده که موفق به جلب نظر مخاطبان شده وگرنه در ساختار این اثر با اتفاق تازه‌ای روبه‌رو نیستیم. بااین‌حال وندرا، هنر بسیاری در به کار بردن کلمات و همچنین بهره‌گیری از زبان برای به تصویر کشیدن داستان رمان به خرج داده است. از آنجایی که این رمان نخستین نوشته وندرا است به نظر می‌رسد بیشتر موفق به کسب اعتبار از سوی مخاطبان شده تا منتقدان. پوزخه که حرفه اصلی او در زمینه زیست‌شناسی و چگونگی حفاظت از گونه‌های در معرض انقراض برخی پرندگان است. نکته جالب‌توجه این‌که به‌ندرت پیش می‌آید که اثری در سایت goodreads با بیشتر

از سی – چهل هزار نظر روبه‌رو شود و این در حالی است که درباره نوشته وندرا بالای یکصد هزار بررسی و نظر منتشرشده است. حتی در سایت آمازون هم کمتر پیش می‌آید که کتابی با بیش از ۲ هزار review روبه‌رو شود که این کتاب با بیش از دوازده هزار review در یک سال روبه‌رو شده، دو- سه هفته قبل سالگرد انتشار این رمان بود.

■ **طی این سال، یک، اثر دیگری از «گلندی وندرا» منتشر شده؟**

بله، هرچند که بهتر است قدری صبر کنیم تا ببینیم در رمان دوم هم می‌تواند تا این اندازه نظر مخاطبان را به خود جلب کند یا نه! از سویی برخی آثار خارجی از نظر ممیزی یا محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند، بنابراین نمی‌توانم به قطعیت در این رابطه صحبت کنم.



خواندن رمانی برآمده از ذهن پرندۀ شناسی مشهور که سال‌های زیادی از عمرش در طبیعت و به جست‌وجوی گونه‌های در حال انقراض سپری شده تجربه جالبی به‌نظمی‌ری‌رسد. پوزخه که یکی از شخصیت‌های اصلی آن کودکی باشد که برخی آن را اقتباسی از شازده کوچولو مشهور اگزوپری می‌دانند. هرچند اگر گفت‌وگویی که با مترجم کتاب که در همین صفحه منتشر شده را بخوانید به قطعیت این گفته را رد می‌کند. گلندی وندرا، نویسنده کتابی است که از آن می‌گوییم؛ رمان «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند.» و حالا در خلال ترجمه‌ای که از مصاحبه با این پرندۀ شناس آمریکایی می‌خوانید، فرصتی برای آشنایی بیشتر با او و نخستین نوشته‌اش که با اقبال زیادی روبرو شده خواهید یافت. «اریکارا باین ریدز»، ساتی که در زمینه معرفی و نقد آثار داستانی فعالیت می‌کند گفت‌وگویی با وندرا انجام داده که مشروح آن را می‌خوانید.

■ **اولین مرتبه‌ای که دست‌به‌قلم شدید کی بود؟**
خواندن را در سه‌سالگی فراگرفتم و عجیب این‌که از همان زمان هم آرزوی نوشتن داشتم. در سال‌های نخست مدرسه شروع کردم به شعر گفتن و به کلاس پنجم که رسیدم نوشتن اولین رمانم را شروع کردم. داستان دختری بود به اسم ایزابل و یک مورچه که با بقیه حشره‌ها، ماجراهایی را تجربه می‌کردند. مادرم یک مدت طولانی در بیمارستان بستری بود و پدرم گرفتار مراقبت از او و کارهای خودش بود. برای همین بجز معلم کسی را نداشتم که اولین فصل رمانم را به او نشان بدم. وقتی معلم رمان رو خواند خیلی از آن تعریف کرد و به بچه‌های کلاس‌مان گفت «هی بچه‌ها، امروز رمانی رو از گلندی وندرا می‌خوانیم.» این یکی از بهترین خاطرات دوران مدرسه‌ام بود و اعتقادی که معلمم به نوشتن من داشت رویایی را در من ایجاد کرد که تا چند ده سال در ذهنم رشد کرد. ■ **«آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» اولین رمان شما است؛ قصد نوشتن کتاب جدیدی را در آینده دارید؟**

این رمان اولین کتاب من است هرچند که پیش‌نویس چند رمان دیگر هم در کامپیوترم دارم. بیشتر آنها فانتزی، علمی تخیلی یا دیستوپایی هستند. وقتی متوجه شدم پیدا کردن یک واسطه برای منتشر کردن این رمان‌ها خیلی دشوار است، از ژانر داستان‌های فانتزی فاصله گرفتم. در حال حاضر در ژانر داستانی معاصر و رئالیسم جادویی می‌نویسم و امیدوارم موفق به انتشار رمان‌های بیشتری در این ژانرها شوم.

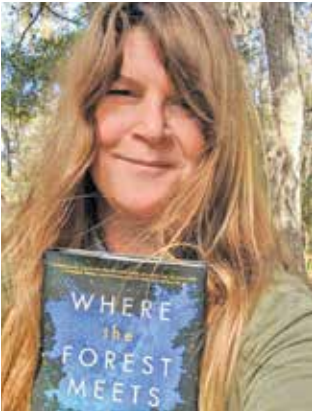
■ **بجز نوشتن به چه کارهای دیگری علاقه‌دارید؟**

این که با طبیعت پیوند داشته باشم؛ تماشای پرندۀ‌ها، عکاسی از طبیعت و پرندۀ‌ها، باغبانی مخصوصاً کاشت فعالیت‌های موردعلاقه من هستند که اصلاً نیاز دارم آنها را انجام بدهم. بقیه اوقات فراغتم را فیلم می‌بینم.

■ **خودتان هم کتاب می‌خوانید؟**
بله، حتی بوی کاغذ و کتاب هم من را سرخوش می‌کند.

گفت‌وگویی با «گلندی وندرا» درباره چگونگی ورود به دنیای نویسندگی

## رؤیای سال‌های دور کودکی که به حقیقت پیوست



بچه که بودم از بس با اشتیاق کتاب می‌خواندم، به کلاس چهارم که رسیدم نزدیک‌بین شدم. اما وقتی غرق در نوشتن یک کتاب هستم، خیلی کتاب نمی‌خوانم. دوست ندارم طرح‌های داستانی نویسندگان دیگر با داستانی که دارم در ذهنم آن را می‌پرورانم در هم پیامیزد. مطالعه در زمان نوشتن حواسم را پرت می‌کند. معمولاً در فضای رمانی را که دوستش دارم کاملاً غرق می‌شوم و حتی شب‌ها تا دیروقت بیدار می‌مانم تا آن را بخوانم و همین باعث می‌شود صبح روز بعد خسته شوم و توانی برای نوشتن نرایم نماند.

■ **بیشتر در کدام ژانرها مطالعه دارید؟**

به حوزه خاصی محدود نمی‌شود؛ تقریباً هرروز شعر می‌خوانم. البته در حوزه داستان، بیشتر تابع حال و هوای خودم هستم و اغلب با ژانرهای فانتزی، ادبی و معاصر کتاب می‌خوانم. کتاب‌های غیرداستانی هم می‌خوانم، مثلاً کتاب‌های علمی یا کتاب‌هایی مثل «زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند»، عاشق داستان‌هایی هستم که در آنها واقعیت با خیال در هم می‌آمیزد.

■ **کتاب یا نویسندۀ‌ای هست که محبوب همیشگی شما باشد؟**

من اغلب کتاب‌های شعر «مری اولی‌تر» را می‌خوانم. از وقتی در بیست‌وچندسالگی این شاعر را کشف کردم، عاشق سبک نوشتن او شدم. در حوزه داستان، احتمالاً توانم یک کتاب یا نویسنده را به‌عنوان کتاب یا نویسنده محبوب خودم انتخاب کنم. هرچند که در همه حوزه‌ها همین‌طور هستم و نمی‌توانم مثلاً در بین رگ‌ها یا چیزهای دیگر محبوب‌های خودم را انتخاب کنم.

■ **در رمان «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» تحقیق «جو» درباره لانه‌سازی پرندۀ‌ها جالب بود. شما به‌عنوان متخصص گونه‌های پرندۀ‌های در معرض خطر انقراض در ایلینوی کار می‌کنید. آیا مطالعات شخصی خودتان الهام‌بخش این بخش از کتاب بوده‌اند؟**

تحقیق جو بیشتر شبیه پروژه پایان‌نامه من برای دوره کارشناسی و فعالیت‌های لانه‌یابی است تا تحقیق درباره پرندۀ‌های در معرض خطر انقراض. تحقیق جو درباره سهره نیلی بر مبنای یک مطالعه واقعی است که وقتی داشتم روی پایان‌نامه دوره کارشناسی‌ام کار می‌کردم، در نزدیکی مناطق تحقیقاتی من در جریان بود. جست‌وجوی لانه ازجمله محبوب‌ترین کارهای موردعلاقه‌ام به شمار می‌آید که انجام داده‌ام.

■ **پرندۀ‌ای هست که محبوب شما باشد و در گذشته درباره‌اش تحقیق کرده باشید یا پرندۀ‌ محبوبی که در حال حاضر مشتاق دیدن آن در طبیعت باشید؟**
همان‌طور که گفتم، نمی‌توانم محبوب‌ترین‌ها را برای خودم انتخاب کنم و در مورد پرندۀ‌ها این مسأله کاملاً مصداق دارد. اما دوست دارم به دو گونه پرندۀ‌ اشاره‌کنم. در یکی از کلاس‌های دوره کارشناسی به‌نام تاریخ طبیعی مهره‌داران، دوربین دستمان می‌داندند و به ما یاد می‌دادند چطور پرندۀ‌ها را تماشا کنیم. یکی از اولین پرندۀ‌هایی که با مهارت‌های ابتدایی خود در تماشای پرندۀ‌ها با دوربین دیدم، یک سهره نیلی نر بود. من دختری بودم که در شهر بزرگ‌شده بودم و هیچ‌وقت این پرندۀ‌ را که به فراوانی هم یافت می‌شود ندیده بودم و درست مثل اورسا در رمان با دیدن سهره نیلی حسایی ذوق کردم. در همان موقع تصمیم گرفتم که در تحقیق‌م بر پرندۀ‌شناسی تمرکز کنم.

پس می‌توانید ببینید که سهره نیلی زندگی من را درگون کرد. این پرندۀ‌ من را به شغلی وارد کرد که عاشقانه دوستش دارم و مرا به همسری رساند که او هم پرندۀ‌شناس است. و ثمره این ازدواج سه فرزند فوق‌العاده است (و همچنین سهره نیلی بود که باعث شد این رمان را بنویسم). پرندۀ‌ دیگری که باید به آن اشاره‌کنم یک پرندۀ‌ زیبای آبی‌رنگ

تحقیقات میدانی هر یک باید سرنوشت خود را دنبال کند و راه خود را ببرد. «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» درعین‌حال که رمانی طرح‌محور است و در آن روند حوادث و اتفاقات دقیق و حساب‌شده به‌سرعت و به روانی پیش می‌رود، بر جنبه‌های روان‌شناختی نیز استوار است و نویسنده با واکاوی ویژگی‌های روانی سه شخصیت اصلی داستان کاری می‌کند تا خواننده با آنها همدات‌پنداری و مشکلات آنها را درک کند. شخصیت‌ها و حوادث داستان باورپذیر هستند و نویسنده با مهارت فراوان بین جنبه‌های مختلف زندگی روزمره، زیبایی‌های طبیعت و اسرار جهان هستی توازن برقرار کرده و رمانی نوشته است که درعین‌حال که عناصر یک رمان پرهیجان را دارد، کاملاً انسانی و پرمغز است. زاویه دید رمان سوم شخص دانای کل است. نویسنده با بهره‌گیری از این زاویه دید حوادث داستان را منحصرأ از نگاه شخصیت اصلی می‌کند. نویسنده یعنی زن قهرمان داستان روایت می‌کند. این شیوه روایت داستان باعث می‌شود تا راز اصلی رمان (اینکه اورسا موجود فضایی یا دختر بچه‌ای معمولی است) تا زمان مناسب برای افشای آن محفوظ بماند.

تحقیقات میدانی هر یک باید سرنوشت خود را دنبال کند و راه خود را ببرد.

«آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» درعین‌حال که رمانی طرح‌محور است و در آن روند حوادث و اتفاقات دقیق و حساب‌شده به‌سرعت و به روانی پیش می‌رود، بر جنبه‌های روان‌شناختی نیز استوار است و نویسنده با واکاوی ویژگی‌های روانی سه شخصیت اصلی داستان کاری می‌کند تا خواننده با آنها همدات‌پنداری و مشکلات آنها را درک کند. شخصیت‌ها و حوادث داستان باورپذیر هستند و نویسنده با مهارت فراوان بین جنبه‌های مختلف زندگی روزمره، زیبایی‌های طبیعت و اسرار جهان هستی توازن برقرار کرده و رمانی نوشته است که درعین‌حال که عناصر یک رمان پرهیجان را دارد، کاملاً انسانی و پرمغز است.

زاویه دید رمان سوم شخص دانای کل است.

نویسنده با بهره‌گیری از این زاویه دید حوادث داستان را منحصرأ از نگاه شخصیت اصلی می‌کند.

نویسنده یعنی زن قهرمان داستان روایت می‌کند.

این شیوه روایت داستان باعث می‌شود تا راز اصلی رمان (اینکه اورسا موجود فضایی یا دختر بچه‌ای معمولی است) تا زمان مناسب برای افشای آن

محفوظ بماند.

صرف‌نظر از هر اتفاقی که پایان داستان را رقم می‌زند، آنچه خواننده در سرتاسر داستان نمودش را می‌بیند، همان نیروهای خارق‌العاده‌ای است که اورسا را همچنان شخصیتی جادویی و استثنایی با توانایی‌ها و قدرت‌هایی ماورایی می‌دارد. اوتا آخرین فصل و صحنه رمان با بهره‌گیری از نیروی کوآرک‌های عجیب‌وغریب اتفاقات خوب را برای آنها که دوستشان دارم رقم می‌زند.

گلندی وندرا که پرندۀ‌شناس و متخصص گونه‌های پرندۀ‌های در معرض خطر انقراض است در نخستین تجربه خود در نوشتن رمان به موفقیتی بزرگ دست یافت. رمان خاتم وندرا با استقبال بسیار زیاد خوانندگان در سرتاسر جهان روبه‌رو شده است و رمان «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» تاکنون به زبان‌های متعددی ازجمله اسپانیولی، روسی، رومانیایی، اسلواک، تایلندی، ترکی و فارسی ترجمه‌شده است.

گلندی وندرا در اولین رمان خود به ما یاد آوری می‌کند که گاهی لازم است از فارسی سرشاخه های درختان به ستاره‌ها نگاه کنیم و بگذاریم قدری نور به زندگی‌مان بتابد.



ایدا مخفی نویسنده و پژوهشگر

رمان «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» با صحنه‌ای شروع می‌شود که در آن قهرمان زن داستان که نامش جواناست و دانشجوی دکتری پرندۀ‌شناسی است در مقابل خانه

اجاره‌ای خود در دل جنگل‌های ایلینوی جنوبی دختر بچه‌ای مرموز را می‌بیند که پابرهنه است و تنها پیازمه به تن دارد. دختر بچه که درواقع به جوانا پیازه آورده است می‌گوید نامش اورسا است و از ستاره‌ها آمده تا روی زمین درس‌هایی فراگیرد که برای پیشرفت و تعالی و به‌عنوان یک موجود فضایی ضروری هستند.

اورسا می‌گوید تا پنج معجزه نبیند نمی‌تواند زمین را ترک کند، چون دیدن این معجزات برای ساکنان سیاره‌ای که او از آنجا آمده است در حکم گذراندن نوعی دوره آموزشی بسیار پیشرفته است که همه ساکنان سیاره را باید آن را بگذرانند.

«هنوز نمی‌تونم برگردم. باید اون قدر روی زمین بومونم که پنج تا معجزه ببینم. به سن خاصی که

نگاهی به رمان «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند»

### اثری مبتنی بر حوادثی حساب‌شده

می‌رسیم، این کار بامون مثل کار آموزیه. به چیز ی شبیه دانشگاه رفتن.»

دختر بچه یا جادوی کلام و شخصیت گیرای خود جوانا را راضی می‌کند تا در خانه‌اش به او سر و پیانه بدهد. جوانا که دو سال درگیر مبارزه با جران سینه بوده و به‌تازگی این بیماری هولناک را شکست داده است، از پسری به‌نام گابریل که در همسایگی‌اش زندگی می‌کند کمک می‌گیرد تا

پرده از راز این دختر عجیب و مرموز بردارد. آنچه در ادامه اتفاق می‌افتد برما شدن رازهایی است که بر زندگی این سه شخصیت اصلی داستان سایه‌ای شوم انداخته و آنها را در زندان تنهایی‌شان اسیر کرده است.

«آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» در ابتدا رمانی فانتزی تصور می‌شود که شخصیت‌ها و رویدادها ییش غیرواقعی و خیالی هستند. شخصیت جادویی و اتفاقاتی که اورسا مدعی است آنها را به مدد کوآرک‌هایش رقم می‌زند حتی خواننده را به این گمان می‌رساند که شاید نوعی رئالیسم جادویی روبه‌رو شده اما در ادامه متوجه می‌شود «آنجا که جنگل و ستاره‌ها به هم می‌رسند» رمانی کاملاً واقع‌گراست و درواقع اورسا